

معمای پلیسی شماره - ۱۲۱

پاتوق کوهستانی

بهیادی ابراهیمی

صدای خنده های بلند یقه پسر جوان سکوت کوه را شکسته بود، در محل خلوتی پاتوق کرده و هر کدام به کاری مشغول بودند.

چوب های خشک بعد از دقایقی سوختن به زغال تبدیل شده بودند، منصور قلیباشن را چاقی کرده و آرام و سعید، در حال سیخ زدن جوجه های زعفرانی بودند.

«کامبیز» گیتار می زد و آواز می خواند و اقسین در گوشه ای آرام نشسته بود و با قهقهه ای که در دست داشت روی صخره ها یادگاری می نوشت.

همه خوش بودند، پسر جوجه کیاب همه جا را پر کرده بود، وقتی از کوه بالا می آمدند صورت نمی کردند خیلی از مسیر اصلی دور شده اند، موبایل هایشان هم در دل کوه اتنن نمی دادو این آرامش بیشتری برای آنان داشت.

از ارتفاع ۱۰۰ متری وقتی زیر پایشان را نگاه می کردند رودخانه پر از آبی را می دیدند که با آب شدن برف های زمستانی قلند، شدت جریان بالایی داشت.

ساعت ۲ ظهر شد که موبایل بازپرس ویژه قتل زنگ خورد، بازپرس شمس باید به دربند می رفت. به او گزارش شد که پسر جوان از کوه به داخل رودخانه افتاده و جان باخته است. احتمال داشت به شوخی او را هل داده باشند و بازپرس شمس باید صحنه حادثه را تجزیه و تحلیل می کرد.

ساعتی نگذشته بود که خودروی کشیک قتل در دامنه کوه آرام گرفت و یکی از مأموران کلانتری که در کنار مجسمه مرد کوهنورد ایستاده بود با دیدن بازپرس سمت آنان رفت تا همگی به محل پیدا شدن جسد بروند.

مسیر نیم ساعت را در ۵۰ دقیقه پیوندند و حدود ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر خود به همگی به محل تجمع مأموران پلیس رسیدند، مأموران تشخیص هویت در حال فیلمبرداری بودند و پزشک جنایی بالایی سر جسدندون جابه جایی آن آثار جراحات برمانی می کرد.

مقتول پسر ۲۲ ساله بود که نیم تنه بالایی اش روی کوه سنگی لوله پاهای او داخل رودخانه با شدت جریان آب به این سو آن سو می رفت.

جسد با شکم روی صخره ها افتاده بود، سر گرد پورمند از کلانتری با دیدن بازپرس شمس به او نزدیک شد و پس از احوالپرسی گفت که اسم پسر اقسین است و به همراه چهار تن از دوستانش برای گردش به کوه رفته اند، اما هیچ کدام حالت عادی نداشته و روی نیز با دیدن دامن کنترول خود از ارتفاع ۳۰ متری داخل رودخانه افتاده است، دوستانش نیز نتوانسته اند کاری انجام دهند و همه

در تعجب هستند و تصور می کنند «اقسین» به عمد از کوه پایین پریده است.

آثار زخم روی گردن و سر و صورت «اقسین» بیشتر بود چون و چوب شدن خون های آن شسته شده بود ممکن بود دلیلی بر او اولیه او بار سه برابر آب و صخره های آن باشد. پوتین های سبز رنگی به پا داشت که هنوز محکم سر جایشان مانده بودند و شدت جریان نتوانسته بود آن را از باهای «اقسین» خارج کند.

شلوار چین به همراه پیراهنی قرمز رنگ به تن داشت که یکگیل خیس بودند، بازپرس وقتی به صورت «اقسین» دقت کرد جای پخیه هایی را دید که از کنار ابرو تا زیر چانه اش امتداد داشت و جای اصابت چاقو بود.

به نظر می رسید یقه جوان از شرورهای محله شام باشد که موضوع نیاز به تحقیق داشت، وقتی به خاوستن بازپرس شمس جسد از رودخانه بیرون کشیده شد، مأموران با بازرسی بدن او در جیب سمت راست شلوارش یک قهقه کوچک که ضامن دار بود پیدا کردند و در جیب سمت راست شمشیر دانه درشت زرشکی رنگ که انتهای آن فلزی از سراب آویزان بود به دست آوردند.

مأموران در جیب پیراهن اقسین چند اسکناس هزار تومانی و یک کاغذ نوشته پیدا کردند و آن را داخل کیسه ای زپ پار و در گوشه ای گذاشتند.

بازپرس شمس از دکتر پاتوق علت مرگ را پرسید و شنید که آثار ضرب دیدگی نشان از علایم حیاتی ندارد و اقسین به دلیل خستگی در آب رودخانه جان باخته است.

به تصور دکتر، پسر جوان وقتی داخل رودخانه افتاده بود به احتمال زیاد با اصابت به صخره ای می پوین شده و با توجه به مسافت ۲ کیلومتری محل افتادن اقسین، در رودخانه و محل فرود آمدن جسد وی از داخل آب این فرضیه قوی به نظر می رسید.

سرتخ خاصی در محل پیدا شدن جسد به دست نیامد. تنها این که به نظر می رسید «اقسین» خود کشی کرده است، چهار دوست این پسر داخل اتاقکی چوبی در حالی که مأموران کلانتری آنان را زیر نظر داشتند نشسته و گریه می کردند.

وقتی بازپرس بالایی سر آنان رفت همه ساکت و به چشمان کنجگاو او خیره شدند، دقایقی بعد همه آنان پایین پاتوقی بودند که ناهار را در آنجا خورده بودند، «کامبیز» که گیتارزن گروه بود و چهره ای با کلاسر تر از دیگران داشت در حالی که با انگشت به سر می رفت و آندیشان اشاره می کرد شرح داد که چه اتفاقی افتاده است.

کامبیز گفت: ما بعد از نهار کلی خواندیم، خنده

مان بندمنی آمد، اقسین؛ روز خوشی نداشت، او دلگیر بود و برعکس همیشه بذله گویی نمی کرد، بیشتر اوقات چاقویش را به دست گرفته بود و در حال حکاکی روی نگه سنگی بود.

همه می دانستند، علاقه مند کسی است و پولی برای ازدواج ندارند، کار درست و حسابی ای هم که نداشت، جای چاقو روی صورتش هم مزید بر علت شده بود، پدر دختری که به او دل بسته بود با دیدن «اقسین» ترسیده بود و پلیس را خبر کرده بود بعد مشخص شد که او به خواستگاری رفته است.

دانش که یکگیل خیس بودند، بازپرس وقتی به صورت «اقسین» دقت کرد جای پخیه هایی را دید که از کنار ابرو تا زیر چانه اش امتداد داشت و جای اصابت چاقو بود.

هر هفته به اینجا می آید؟

سالی یکی دو بار با دوستان دور هم جمع می شویم تا تفریحی کنیم، باور کنید همین.

اصلاً اگر چنین پرت و پلاپی می گفت همه مراقب خودیایموز بودیم، بچه سرحالی بود اما احساس می کرد زندگی را باخته است.

همه غیر عادی بودید؟

قبول دارم همه اشتباه کردیم و غیر عادی بودیم، یعنی همین غیر عادی بودن کار دست اقسین داد؟

فکر نکنم او حالتش از همه ما بهتر بود، خود کشی کرد.

انگار خیلی مطمئن؟

وقتی مقداری از آن شباز - اشاره به پاتوق ناهار- پایین آمدیم مسیری که انتخاب کرده بودیم خیلی مسری خوب بود، به دلیل تنگی دست داشت، اما خودم دیدم که اقسین به لبه صخره ها رفت و به پایین پرید.

لیز خورد یا پرید؟

ببینید اگر لیز می خورد یا با داخل رودخانه می افتاد و احتمال زنده بودنش زیاد بود. او حالت شیره ای پایین پرید، باور کنید خودم دیدم.

نوبت به «آرمان» و سعید، بازپرس شمس خواست قفارهاری خود را کنترول کنند.

چه قدر اقسین را می شناسید؟

از دوران دبیرستان با هم بودیم، خیلی صمیمی! اما حیف اجل مهلت نداد و او را از ما گرفت.

قبل از آمدن به کوه «اقسین» چه حالی داشت؟

توجهی به او نداشتیم. هر دو سباط ناهار را جور می کردیم چه قبل از آمدن به کوه و چه داخل شباز.

وقتی جوجه ها را سیخ می زدیم چند باری از اقسین کمک خواستیم. او گفت که بی حوصله است و ما دیگر کاری به کارش نداشتیم.

در زمان حادثه کجا بودید؟

جاکلیدی صحنه ها را می دید نمی توانست دو اتاق و حتی میز منشی را ببیند. برنده معمای پلیسی شماره ۱۱۸ - دوچایات سراج خانم مهدیه محمدی پور از کرج به فرجه برنده شناخته شده است که می تواند در تماس با روزنامه ایران در جریان چگونگی دریافت جایزه اش قرار گیرد.

این دوستان پاسخ صحیح داده بودند: داود اکبری، فاطمه دلتیان ذاکری، فرحان قدس را، احمد محبی، یزدان اکبری، محمدرضا فیصلی، کامیاب خالدی، مهیاب خالدی، این دوستان پاسخ نزدیک ارائه داده اند؛ اکرم مهران، کبری مهران، حمید نوبی، حمید نوبی، مانی، زهرا پرستانی، پروین نمره باقری نژادزی، احترام حاجی فردا، اکبری، فرهاد بزرگر، حمید رضا خالدی، اقسین آزادی، مهران مهدوی کیا، فاطمه یاندیشو، سهیل تیموری نسب، فرشید پرهام، بهمن دل شب، زهرا روحانی مهر، ابوالفضل ربیعی، رستم ربیعی، فرید ربیعی، منیره ربیعی، فاطمه ربیعی، پروین جیدری دودک، مهردخت بهپور، مریم عزیزی، منیژه صضاری، سعید سکره، گوهر جابراالانصار، رسول قنبری، اکبر صادقی، آسیه عبدالله زاید، عاطفه شعبانی و احمد شعبانی.

معرفی کتاب

خواندن این کتاب برای شما ضروری است. این کتاب به شما قدرت تصمیم گیری های مالی می دهد و روش های کمی را برای مدیریت سرمایه گذاری به کار می گیرد. با مطالعه این کتاب می توانید به جواب سؤال هایتان درباره: چگونگی برآورد هزینه های تجارت، چگونگی اثر بازار و ریسک برنامه ریزی، چگونگی راهکارهای تجارت مطلوب، چگونگی اندازه گیری هزینه معاملات... در شرکت خدمات تجارت الکترونیک ایمانی ناشر این کتاب است که با بهای ۱۲۰۰ تومان در حال عرضه است.

سیاست و حکومت جدید
نوشته: آلن ر. ربال و ب. گمای پیترز ترجمه: عبدالرحمن عالم
سیاست و حکومت جدید: مقدمه ای است برای بررسی سیاست و اگر چه هیچ کشور خاصی به تفصیل بررسی نشده اما هدف کتاب مقایسه ای است و تطبیقی است و سعی شده نشان دهد چگونه سیاست در ردیف گسترده نهادهای گوناگون عمل می کند.

عناوین موضوعات این کتاب عبارتند از: بررسی سیاست، سیاست قدرت و اقتدار، دسته بندی حکومت ها، فرهنگ سیاسی، جهانی شدن و تأثیر سیاست بین المللی، جزئیات سیاسی و نظام های انتخاباتی، گروه های فشار، نمایندگی انتخابات و

گوشه ای نشست و با قهقه اش به جان صخره افتاد و... چگونه سقوط کرد؟

سقوط نکرد خود را پایین انداخت، وقتی داخل رودخانه افتاد دیدم که روی آب شناور است وقتی عجله می کردم تا خودم را به پایین برسانم کم مانده بود به «آرمان» و «سعید»، بخورم و آنها هم نزدیک بود سقوط کنند، خیلی دودم تا به جایی رسیدم که موبایل اتنن می داد، سریع به پلیس زنگ زدم و اورژانس را خبر کردم، می دانستم حتماً دستگیر می شویم اما نمی توانستم نسبت به سرنوشت اقسین، بی اعتنا باشم.

وقتی بازجویی از دوستان اقسین، تمام شد، سرگرد با رساندن خود به بازپرس شمس به او گفت که ماجرا خود کشی بود و اقسین، و صحنه نامه ای نیز نوشته است، کاغذی را از داخل کیسه ناپالونی زیپ دار بیرون کشید و آن را باز کرد، چه دستخط زیبایی داشت و با خودنویس خطاطی کرده بود.

اقسین نوشته بود که در مدرسه ای خسته شده است. خانواده اش را در این مدت رنج داده و شیشمان است، بعد به دختری با نام ثریا اشاره کرده بود و خیلی عامیانه نوشته بود که او را بسیار دوست داشته است اما می دانند ثریا، بدون او یا مراد دیگری خوشتر از خواهد شد.

در وصیتنامه اقسین، آمده بود که مرگ را خودش انتخاب کرده است و راهی جز آن در برایش قرار نداشت. دیگر جای هیچ سؤالی نمانده بود بازپرس کوه را ترک کرد تا این که سه روز بعد وقتی پرورنده خود کشی «اقسین» روی مسیر کارش گذاشته شد، دید که «اقسین» و چهار دوستش از کیف قایبان حرفه ای بوده اند دوستان گفتم و اشاره کرد «اقسین» از سرتق کردن خسته شده بود و به همین دلیل دست به خود کشی زده است و طالب این که آخرین مالیاخته این کیف قایبان یک پلاستاز بود است که ۵ کیلوگرم شمش طلا و او را به سرتق برده بودند.

بازپرس شمس که به رفتار دوستان «اقسین» از همان ابتدا شک داشت به یاد چیزی افتاد که تا آن لحظه متوجه نشده بود و خیلی سریع چهار جوان را به داخل دفتر کارش فراخواند.

وقتی «کامبیز»، «آرمان»، «سعید» و «منصور» تنها یک دلیل بازپرس شمس را شنیدند که نشان می داد آنان داستان سرایی کرده اند و «اقسین» به قتل رسیده است کامبیز پذیرفتند به دلیل خیانت مقتول در ماجرای محموله «پلا» تصمیم به قتل اش گرفته اند و ماجرای رقتن به کوه برای اجرای نقشه شان جده است.

خوانندگان گرامی تنها با اشاره به یک دلیل بازپرس شمس و ارسال نامه به صندوق پستی روزنامه ایران می توانید در فرجه کنتی جایزه مسابقه معمای پلیسی شرکت کنید.



چرا می لرزی؟

دیگر به کوه نمی آیم، اینجا خیلی نامرد است. انگار خودش خواسته کشته شود؟

فرقی نمی کند، باقیه کارش گذاشته شد، دید که بی عقلی نمی کرد.

در باره مرگ حرفی نمی زد؟

من دوست صمیمی ام بودم و پلیس را خبر کردم، او با من خیلی دردل می کرد. البته به این صراحت و تکرر نه به این صراحت و تکرر نه می دانم به کوه بیاید.

انگیزه اش چه بود؟

اشاره مستقیمی به خود کشی نداشت، اما این که خانواده اش به فکر او نیستند، بیگاری است و نمی تواند با ثریا ازدواج کند روحیه اش را به هم ریخته بود.

در کوه رفتارش عوض شده بود؟

او همیشه شاد بود اما وقتی یکی از بچه ها در پاتوقمان با صدای بلند گفت که اگر سقوط کنیم مرگ خوبی خواهیم داشت، یک دفعه چهره اش عوض شد،

ما جلوتر از همه ای می رفتیم، در یک لحظه صدای فریادی شنیدیم، برگشتیم دیدیم که از «اقسین» خبری نیست، کامبیز و منصور با وحشت به پایین کوه نگاه می کردند، وقتی ما هم به پایین نگاه کردیم دیدیم دیگر اثری از اقسین نیست.

در مسیر بازگشت شوخی نمی کردید؟

مگر امکان دارد ما به گردش برویم و شوخی نکنیم، این قدر جرت و پرت رفتیم که حد و اندازه نداشت.

اما چه ربطی به مرگ اقسین دارد؟

همدگر را هل نمی دادید؟

ما دوستانی دست همدیگر را گرفته بودیم تا خدای ناکرده از کوه سقوط نکنیم. از پشت مرمان هم خبری نداشتیم که شوخی می کردند یا مثل بچه آدم از کوه پایین می آمدند.

سایق اهل چنین شوخی هایی بودید؟

به خاطر ندانم چنین شوخی هایی کرده باشیم، واقعاً کار خطرناکی است. این بار منصور که دست و پایش می لرزید روبه روی بازپرس ایستاد.

چرا می لرزی؟

دیگر به کوه نمی آیم، اینجا خیلی نامرد است. انگار خودش خواسته کشته شود؟

فرقی نمی کند، باقیه کارش گذاشته شد، دید که بی عقلی نمی کرد.

در باره مرگ حرفی نمی زد؟

من دوست صمیمی ام بودم و پلیس را خبر کردم، او با من خیلی دردل می کرد. البته به این صراحت و تکرر نه به این صراحت و تکرر نه می دانم به کوه بیاید.

انگیزه اش چه بود؟

اشاره مستقیمی به خود کشی نداشت، اما این که خانواده اش به فکر او نیستند، بیگاری است و نمی تواند با ثریا ازدواج کند روحیه اش را به هم ریخته بود.

در کوه رفتارش عوض شده بود؟

او همیشه شاد بود اما وقتی یکی از بچه ها در پاتوقمان با صدای بلند گفت که اگر سقوط کنیم مرگ خوبی خواهیم داشت، یک دفعه چهره اش عوض شد،

ایران

ورزش

پذیرش آگهی

تلفن: ۰۲۱ ۸۸۷۳۶۵۹۰